

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم که بحث راجع به استصحاب بود و گفتیم ما در این مقدمه اول استصحاب بیش از آقایان صحبت می کنیم برای اینکه خیلی تأثیرگذار است در نتیجه نهایی بحث. البته هنوز به آن جمع بندی ای که لازم است در مبحث استصحاب نرسیدیم. اجمالا عرض کنیم که تا اینجا مطالبی که عرض شد این است که مسئله استصحاب به قول آقایان در فقه بسیار تأثیرگذار است البته تأثیری را که آقایان نقل کرده اند بیشتر ناظر به مسئله شبهات موضوعیه است. نه شبهات حکمیه. در فقه در این جهت خب بله انصافا خیلی تأثیرگذار است که انسان به لحاظ فقهی آثار فراوانی بر آن می بیند.

عرض کنم که آن وقت متعرض کلمات آقایان شدیم عرض کردم هنوز جمع بندی نهایی را نمی خواهیم انجام دهیم و دیدیم که تعابیر مختلفی است و اصلا آن نکته ای که در حجیت استصحاب مطرح میشود فرق می کند که بعد اینها را تفصیلش را عرض کردیم. و دیده شد که در کلمات عامه تدریجا به جای استصحاب تعبیر یقین لا یزول بالشک یا لا یزال بالشک این تعبیر بیشتر مطرح بود. و ملاحظه شد ایضا در کلماتشان که از این قاعده یقین لا یزول بالشک مطالب فراوانی را در آورده اند. حدود هفت تا هشت تا نه تا بعضی ها هم ما اضافه کردیم. خیلی مطالب فراوان از این در آورده اند حتی اصاله الحقیقه و اصاله العموم. و اصاله الاطلاق را هم به همین برگرداندند. حتی گفتیم مسئله وسواس. یقین لا یزول بالشک یعنی به همان مقدار یقینش عمل کند به وسواس اعتنا نکند. طبعاً این مطالبی را که ما عرض کردیم و اضافه شد یک مطلبی را هم که اصحاب ما در مشابه این عبارت گفتند و آن اینکه انسان اگر شک کرد کاری کند که یقین ایجاد کند. این در تعبیرش در یک روایت از توقیعات امام هادی یقین لا یدخله الشک راجع به ماه رمضان و آن اینکه شما باید ایجاد یقین کنید.

خب احتمالات زیاد بود چون بر میگرددیم بعدش جمع بندی نهایی می کنیم آنجا عرض می کنیم. و عرض شد که این تعبیر که یقین لا یزول بالشک، لا یدخل فیهِ الشک لا یدخله الشک لا ینقض بالشک لا یدفع بالشک در بعضی از این تعابیرش در روایات ما آمده است. این در آنچه که از پیغمبر نقل کرده اند به این نص موجود نیست. آن که از پیغمبر نقل کرده اند فالیبینی علی ما استیقن. که در شک در رکعات از پیغمبر نقل شده است به مقداری که یقین دارد بنا کند. فالیبینی علی ما استیقن و گفتند که یقین لا یزول بالشک یا حتی استصحاب از همین تعبیر گرفته شده است. پس این تعبیر نیست. چون داریم یواش یواش وارد بحث می شویم سعی می کنیم تا جایی که به قول معروف

شواهدی که الآن در دست داریم تاریخ این تعبیر را روشن کنیم. عرض کردیم در کتابی است که در حدود قرن دوم و اواخر قرن دوم نوشته شده است به اسم آداب امیر المؤمنین اواخر قرن دوم. در این کتاب یا اوایل قرن سوم در این کتاب در این حدیثی که معروف است به حدیث اربع مائه حضرت امیر فرمودند فان یقین لا یدفع بالشک یا لا ینقض بالشک. دو نسخه دارد. راجع به خود کتاب آداب امیر المؤمنین و راجع به این حدیث اربع مائه و سندش و تاریخش و خصوصیاتش انشاء الله چون مرحوم شیخ این حدیث اربع مائه را در آقایان ما هم در استصحاب آورده اند در آنجا دیگر متعرض می شویم. اینجا جایش نیست و اگر این روایت درست باشد حدیث اربع مائه قابل قبول باشد در حقیقت این اصطلاح یقین لا ینقض بالشک این در اصل بر می گردد به امیر المؤمنین. اولین کسی که در دنیای اسلام این تعبیر را فرمودند امیر المؤمنین است فان یقین لا ینقض بالشک.

حالا اول این درست هست ثابت هست یا خیر و علی تقدیر الثبوت مراد چیست آن بعد بحثش می آید. اما با قطع نظر از این روایت سه تا روایت صحیح ما از زرارہ داریم که در روایت صحیحہ لا تنقض یقین بالشک ذکر شده است. اینکه دیگر نمی شود. پس اینکه قدر متیقن و واضح از اصطلاح فعلا پیش ما اوایل قرن دوم است. یعنی روایت زرارہ مثلا سال ۱۳۰ یا ۱۴۰ یا ۱۲۰ اینها باید باشد. علی ای حال اول قرن دوم و چون زرارہ بین اصحاب ما امتیازش این است که بین علمای اهل سنت درس خوانده بوده است پیش حکم بن عتیبه و دیگران احتمال دارد که از اواخر قرن اول و این اصطلاح رایج شده باشد. یقین چون عرض کردم در روایاتی که ما الآن داریم این تعبیر یقین و نقض و شک منحصر در روایت زرارہ است. داریم از امام عسکری ان یقین لا یدخله الشک. لکن این تعبیر لا ینقض که با همین تعبیر لا یزول بالشک و عرض کردیم انصافا تعبیر لا ینقض دقیقتر و ظریفتر است تا لا یزول. این حالا فعلا اجمالا ما اینجا وارد شویم تا ببینیم وضع این استصحاب و تاریخش در دنیای ما البته مناسب هم بود یک مقدار متعرض کلمات معتزله و اینها بشویم اینها را گذاشتیم در وقتی استدلال ها را اجمالا عرض می کنیم بعضی از کلمات آنها را بخوانیم چون اینجا خیلی طول کشید.

و اما به لحاظ تاریخی عرض کردیم یک ضابطه ای را که مباحث اصول در دنیای اسلام اول که مطرح شد در ضمن فروع فقهی است. این قاعده اش را عرض کردیم. مثلا در دنیای اسلام ابتدا که اصول مطرح شد به عنوان بحث اصولی نبود که مثلا استصحاب حجت است یا خیر این تعبیر نبود. عرض کردیم نیمه های قرن اول یعنی از زمان صحابه تقریباً بعد از ارتحال پیامبر اکرم ص نخستین شیئی که در معارف اسلامی شروع شد فقه است و تفسیر. اول این است اصولا حدیث و اینها مطرح نبود. فقه و تفسیر مطرح بود. تدریجا عقائد مطرح شد و حدیث مطرح شد. اواخر قرن اول دیگر فقه رسماً عنوان پیدا کرد. مثل فقهای سبعه مدینه که یکی شان هم مثل همین قاسم بن محمد. قاسم پسر محمد بن ابی بکر. همین که پدرخانم حضرت باقر هم هست. یعنی جد مادری امام صادق. خب این جزء فقهای سبعه است. قاسم

پسر محمد به خلاف پدرش در خط سیاسی نبود. آن مرحوم محمد در جریان رفتن به مصر از طرف امیر المؤمنین شهید شد از طرف عمروعاص خبیث. بهرحال قاسم جزء فقها است و در روایت ما هم مدحش شده است که این حتی ایمان داشت به امامت امام باقر اما خیلی ابراز نمی کرد.

بهرحال این قاسم بن محمد و سعید بن مصیب زیادند دیگر نمی خواهد وارد بحثش شویم انصافا این خط فقهی شروع شد و عرض کردیم تقریبا بزرگترین فقهای اسلام که آرای آنها ذکر می شود تا آخر قرن دوم هستند. مثل احمد بن حنبل که وسط قرن سوم است این تقریبا ۲۴۱ وفاتش است. و الا مثل شافعی و مالک و ابو حنیفه و دیگر همین جور حساب کنید ابن جنید و دیگران و خیلی زیادند. و ائمه خود ما امام باقر و امام صادق و اینها در اواخر قرن اول و تمام قرن دوم.

از اواخر قرن دوم اصول شروع شد. یعنی اصول را یواش یواش فقها جدا کردند. و از همان نیمه های قرن دوم هم رجال شروع شد. اینها یواش یواش شروع شد. حدیث پیش اهل سنت اوجش قرن سوم است. اوج حدیث پیش اهل سنت. در قرن سوم. این توضیحات را کرارا عرض کردیم. اما اصول که شروع شد یا مثلا رجال اول رجال که شروع شد بیشتر مثلا روی مسئله توثیق بود. این ثقه هست یا خیر. چون رجال بعد توسعه پیدا کرد طبقات آمد تمیز آمد و خیلی چیزهای دیگر به آن اضافه شد. اینها مراحل بعد است. اولش فقط توثیق بود. آیا این ثقه هست یا نیست. اصول هم که مطرح شد در زمان صحابه هم مطرح شد لکن به عنوان مصادر تشریع. در قرن دوم اواخر قرن دوم بیشتر طرق اثبات. مثلا در قرن اول مطرح شد همین استصحاب حجت هست یا خیر. قیاس حجت هست یا خیر. استحسان حجت هست یا خیر. اینها قرن اول است. تنظیمش قرن دوم است. و لذا تدریجا اصول اهل سنت در دو محور اساسی تنظیم شد. یکی راجع به مصادر تشریع یکی راجع به طرق اثبات. استصحاب جزء مصادر تشریع بود. اجماع مثلا در پیش اهل سنت جزء مصادر تشریع بود. لکن پیش شیعه تدریجا طرق اثبات شد. عوض شد حالتش. این را خوب برای همیشه که دقت کنید که مطلب چه بوده است و به کجا رسیده است. لذا استصحاب در قرن اول که مطرح می شود یا اوایل قرن دوم بین فقها بیشتر در مسائل فقهی مطرح می شود. ما برای اینکه این تاریخ مسئله روشن شود که چطور مطرح بوده است چند فرع فقهی که معروف بوده است در باب استصحاب اینجا ذکر می کنیم چون در آنها هم ما روایت داریم. به خاطر روایت خودمان است. که آیا از روایات ما می شود مطلبی را استفاده کرد یا خیر. یکی از فروع فقهی که آقایان بعدها اسمش را گذاشتند استصحاب اجماع. حالا بعد توضیحش را عرض می کنم که چرا اسمش را گذاشته اند. سابقا اشاره کردم بعد توضیحش را عرض می کنم.

در جایی است که انسان تیمم کرده است آب نداشته است وارد نماز شده است در اثنای نماز آب پیدا کرد کسانی که قائل به استصحاب بودند می گفتند استصحاب کند و ادامه دهد. کسانی که قائل به استصحاب نبودند می گفتند نمازش باطل است دو مرتبه باید وضو بگیرد. البته در این مسائل فقهی یک خصلتی هست خوب دقت کنید فرقی با یعنی مشکلیش با مسائل اصولی این است. بعدها که اصول جدا شد این نکته و ظرافت در مسائل فقهی ممکن است در یک فرع فقهی غیر از یک نکته اصولی شایع نکات دیگری هم باشد. آن وقت ما یک تعبیری کردیم حالا چون بعد مرحوم نائینی فرق بین مسئله فقهی و قاعده اصولی و تنبیه دوم مقدمه دوم آنجا هم اشاره خواهیم کرد.

این طور شد آنچه که مربوط به ابواب فقه باشد اسمش را اصول گذاشتند. آنچه که موردی باشد فقه گذاشتند. حتی تلازم. اگر تلازم به کل ابواب فقه مثل تلازم به وجوب شیء مقدمه. این اصولی است اسمش. اما تلازم مثلاً بین اینکه مثلاً شارع اگر اجازه داد به زن که کشف وجه کند این تلازم دارد با جواز نظر یا خیر؟ این اسمش را فقهی گذاشتند. پس تلازم های موردی می شود فقهی تلازم هایی که عمومی است می شود اصولی. روشن شد؟ و لذا یک مشکله ای دارد. وقتی فرع فقهی مطرح می شود این را من می گویم برای اینکه بحث ما الآن در فقه نیست. لکن وقتی اصول می آید در فرع فقهی این مشکل را پیدا میکند. ممکن است آن فرع فقهی به لحاظ فقه یک نکات خاص خودش را داشته باشد. مثلاً در همین مسئله پیدا کردن آب در اثنای نماز چون یک مسئله دیگر هم هست آن فقهی است آن اصولی نیست. حرمت قطع صلاه مسئله را دقت کنید تمیز داده شود که کجا فقهی است و کجا اصولی است. یا به قول آقایان بعدی ما کجا قاعده فقهی است. که در تنبیه بعدی مقدمه بعدی متعرض می شویم.

س: قاعده اصولی اصلاً به اینجا نمی رسد ..

ج: آهان این بعد شد. من تمام نکته را می خواهم این بگویم. قبول است می خواهم بگویم اگر در قرن اول یک فرع فقهی آمد که یک نکته اش استصحاب است ممکن است نکته فقهی هم در آن باشد. اما بعدها که اصول مدوّن شد آن نکات فقهی را خارج کردند. شد مسئله اصولی صرف. اینکه شما می فرمایید این بعد شد. یعنی یک دفعه شما در مسئله قطع صلاه در اثنای نماز یک دفعه فقط روی اصولی صرف فکر می کنید که استصحاب کنیم یا خیر. یک دفعه نه نکات فقهی هم وارد می شود. یکی از نکات فقهی لا تبطلوا اعمالکم قائل بودند قطع فریضه نمی شود کرد. یعنی ممکن است آن که در نتیجه تأثیرگذاری داشته باشد فقط استصحاب نباشد. حرمت قطع عمل هم باشد. اگر استصحاب باشد می شود اصولی. حرمت قطع عمل می شود فقهی. هر چه که موردی بود اسمش فقهی است. هر چه که عام بود در

عده ای از مسائل اسمش اصولی است. یک قاعده کلی و لذا تدریجا در اواخر قرن دوم تدریجا به این فکر افتادند که در فقه آنچه که عام است جدا کنند اسمش شد اصول.

غرضم در این مسئله اگر دقت کنید هم اقوال و هم نحوه استدلال بعضی از نکاتش اصولی است بعضی نکاتش فقهی است. اینها خلط نشود. می خواستم این نکته را بگویم. این خلط چرا پیدا شد؟ چون اول اصول در ضمن فقه بود. جدا نشده بود. لذا الآن عرض کردیم وقتی نگاه می کنیم خود اهل سنت سعی می کنند استصحاب را ما از کتاب الاشباه و النظائر سیوطی در قرن دهم خواندیم ایشان هفت هشت قاعده به عنوان یقین لا یزول بالشک و یکیش هم اصاله الحقیقه. با اینکه اصلا اصاله الحقیقه را اصل لفظی می دانیم اصل عملی نمی دانیم. ایشان اصاله الحقیقه را هم آورد در ضمن یقین.

بعد در آخرش گفت که بعضی از اصولیین به کل اینها می گویند استصحاب. خیلی خنده دارش این است. شما تا به حال نشنیده اید کسی به اصاله الحقیقه بگوید استصحاب. اگر لفظ حمل شود بر معنای حقیقی نه معنای مجازی تا به حال نشنیدیم به ذهن شما هم نیامده است کسی بگوید اسم این استصحاب است. اما خواندیم مخصوصا من خواندم عبارت ایشان را که در میان عبارت اهل سنت این فکر هست این یک نوع تشویش است یعنی این سرّش این است که خیلی واضح نبوده است حدود مسئله و زوایایی که در مسئله هست. لذا من خیلی طولانی صحبت کردم برای اینکه معلوم شود در تاریخ فقه اسلامی اصول فقه یک مشکلی در این جهت پیدا شده است. تا قرن اول و دوم چون اینها در فقه می آمد گاهی خصوصیات فقهی عارض می شد. در قرن اول و دوم. بعدها آن تصویرشان از مسئله اصولی واضح نیست. اصلا آن نکته فنی در اصولش واضح نیست. لذا ما این مقدار طولانی صحبت کردیم و لذا مرحوم نائینی وقتی که معنای استصحاب کرد آقای خویی گفت نمی شود معنای استصحاب یکی بگیریم بعضی ها اماره می دانند بعضی ها اصل می دانند. باید دو تعریف بدهیم. معلوم شد بیش از دو تعریف است. نکات فراوانی است و اصلا بعد این تعریف استصحاب را برداشتند و کردند یقین لا یزال بالشک. آن وقت در فروع یقین لا یزال بالشک گفتند الاصل بقاء ما کان و هو الاستصحاب. این را بعضی ها می گفتند کل این معانی ای که یقین خواندیم عباراتشان را اینها کلا به آن استصحاب گفته می شود.

البته دقیق نیست احتمالا سیوطی اشتباه کرده است. انصافا اصاله الحقیقه که استصحاب نمی آورد. چه ربطی به استصحاب دارد.

اینکه گفت آب بیاور آب یعنی خودش بیار یعنی خودش این چه ربطی به استصحاب دارد؟

.....

علی ای حال من خواندم مخصوصا عبارات خواندم که گفته شده است لا اقل این بحث مطرح شده است و ما اگر بخواهیم این بحث روشن شود باید تمام این نکات را در نظر بگیریم. بله پس در مسئله یکی از این مسائل کسی که متیمم است و در اثنای نماز آب می بیند کسانی که قائل به استصحاب بودند می گفتند تمام کنند. بعدها اسم این شد استصحاب فی حال الاجماع. یک توضیح مختصر که یک عبارتی است که بعد می خواهم بخوانم بعد توضیح می دهم. و این مسئله به عنوان فقه مطرح شد. البته در فقه خصوصیات دارد. چون فقدان اب گاهی به خاطر سفر است گاهی به خاطر مرض است و جهات دیگری نکات دیگر هم در این مسئله هست که فقهی است که الآن نمی خواهیم وارد شویم. در این کتاب المجموع که مال نبوی است المجموع به نظر من چاپ جدید ۱۰ جلد یا ۹ جلدش مال نبوی است بقیه اش مال کسی دیگر است. پسر برادرش یا پسر خواهرش. در این جلد ها مال نبوی است این جلد ۲ المجموع و بسیار کتاب نافع است جزء عیون کتب فقهی اهل سنت است. مخصوصا قسمت هایی که خود نبوی نوشته است. ایشان از علمای شافعی است اصل کتاب المذهب است که مال ابو اسحاق شیرازی است. از علمای بغدادی شافعی است و معروف است ابو اسحاق شخصیت خارجی اش هم معروف است غیر از شخصیت علمی اش. این کتاب مجموع بسیار کتاب مفیدی است انصافا. در این چاپی که دست من هست در ابواب تیمم صفحه ۳۳۷ در جلد ۲ این طور دارد می گویم فروع زیاد من همه فروعش را نمی خواهم بخوانم چون نکات فقهی است من خیلی اصرار می کنم خلط این نکات با هم دیگر نشود.

فی مذاهب العلما فی من وجد الماء فی اثناء صلاه السفر چون حذرش یک نکته دیگر دارد که آن فقهی است. قد سبق ان مذهب المشهور لا یبطل صلاته. بل یتّمها و لا اعاده علیه. چون آنها یک بحث دارند که اصلا قطع بکند یا خیر. بحث این طوری. اینها همه فقهی است. حالا دقت کنید اینکه مذهب مشهور و رأی شافعی.

یتّمها و لا اعاده علیه این را مبتنی کرده است بر استصحاب. می گفتند تا به حال وظیفه اش این بوده است که نماز بخواند حالا هم وظیفه اش این است. و این استصحاب در شبهات حکمیه است. عرض کردم وقتی می گوئیم استصحاب در شبهات حکمیه یعنی استصحاب جزء مصادر تشریع است. عرض کردم اصولا در زمان صحابه با فروع زیادی روبه رو شده اند که احکامشان گفتند در روایات ما نداریم از پیغمبر هم نشنیدیم در قرآن هم نیامده است. لذا از عصر صحابه هی شروع کردند مصادر تشریع پیدا کنند. یکیش رأی بود. یکیش استصحاب بود یکیش استحسان بود یکیش اجماع بود. عرض کردیم اجماع هم بیشتر از زمان دومی چون خیلی مسائل جدید رو به رو می شدند. یک مجمع مشورتی داشت سی نفر بودند ۱۵ تا از مهاجرین ۱۵ تا از انصار با اینها مشورت می کرد نتیجه نهایی که توافق

می شد می آمد اعلام می کرد. این شد اجماع. اصلاً زیربنای اجماع از اینجا شروع شد. و لذا هم اگر دیده باشید در معالم هم دارد اجماع اهل حل و العقد. اجماع را ابتدائاً به عنوان ابتداء اهل الحل و العقد. یکیش هم این بود. یکی از راه ها این بود.

لذا عرض کردیم استصحاب در شبهات حکمیه یک نکته دارد استصحاب در شبهات موضوعیه آن که خیلی زیاد است در فقه در شبهات موضوعیه است. در شبهات فقهیه هم هست اما اینقدر زیاد نیست. اما در موضوعیه خیلی زیاد است. خب جناب آقای شافعی شافعی خب متوفی ۲۰۳ و ۲۰۴ است یعنی قرن دوم. ایشان استصحاب الآن در کتب اصول به خود شافعی استصحاب نسبت داده اند که قائل به استصحاب بود. ببینید اینجا فرع فقهی آورده است. يتمها و لا اعاده عليه. این فرع فقهی است لکن در کتب اصولی اگر نگاه کنید نوشته اند شافعی و به قال مالک. مالک خب استاد شافعی هم هست. قبل از شافعی فوت کرده است. پس این می خورد به میانه های قرن دوم. یعنی او هم قائل به استصحاب در شبهات حکمیه بوده است.

اسحاق بن راهویه از بزرگان علمای کوفه است. راهویه کلمه فارسی است. عرض کردم ضبط این کلمه در لغت فارسی صریح می گویند راهویه بوده است مثل سیبویه قولویه لکن فعلاً قولویه می خوانیم. می گوید پدر و مادرم در سفر بودند مادرم در سفر مرا زاید نه اینکه مرا در راه پیدا کردند. در سفر به دنیا آمده است. نه اینکه بچه سر راهی باشد. می گویند چرا به تو راهویه می گویند؟ گفت چون در سفر به دنیا آمدند. بهرحال او از بزرگان ائمه کوفه است این هم در اوایل قرن دوم است. این هم از بزرگان فقهای کوفه است. جزء مذاهب معروف دنیای اسلام است قبل از انحصار. قبل از اینکه انحصار در مذاهب اربعه شود یکی از مذاهب مذهب اسحاق بن راهویه خراسانی است. که اهل کوفه است. و ابو ثور. ابو ثور هم فکر می کنم کوفی باشد حالا الآن اطمینان ندارم. ابن المنذر اینها بعد هستند. داود قرن سوم است. داود همین صاحب مکتب ظاهری.

و هو روایه عن احمد نقل هم شده است این مطلب یعنی استصحاب. این هم قرن سوم است. پس از قرن دوم و سوم استصحاب وارد فقه شده است در شبهات حکمیه. من عمداً این مقدار را می خوانم یعنی می خواهم بگویم از تابعین نداریم الآن این مقدار. مثلاً حسن بصری. از صحابه هم نقل نشده است. آن که الآن اینجا نقل شده است این اسماء اینها همه قرن دوم و سوم هستند. از قرن اول فعلاً ندیدیم. و قال سفیان ثوری و ابوحنیفه و المذنی انه تبطل. سفیان، از قرن دوم است. ۱۶۵ به نظرم. سفیان جزء مخالفین دستگاه بود و لذا در حال اختفا زندگی می کرد. به قول امروزی ها در خانه تیمی زندگی می کرد.

ج: بله سوفی به این اصطلاح نبوده است خیلی تارک دنیا و اهل زبد و اینها بوده است لذا در این کتاب های مثل تذکره الاولیا عطار و

اینها

و قال سفیان ثوری که این هم قرن دوم است. و ابو حنیفه که این هم قرن دوم است. تقریباً معاصر با امام صادق است. گفته شده است که تقریباً دو سال بعد از امام صادق فوت کرد. و المذنی که به نظرم مذنی در اینجا شاگردهای شافعی باشد. قرن سوم اگر باشد. و هو اصح الروایتین عن احمد. استصحاب را قبول نکردند. پس معلوم شد که مسئله استصحاب در شبهات حکمیه طبق این لیستی که دست ما هست من مخصوصاً می گویم این را می خوانم برای اینکه اگر در کتابها دیدید از تابعین یا صحابه نقل کردند آنها بهتر است. آن که من الآن دیدم این مقدار است. جای دیگر هم دیده ام اما خیلی بیش از این فعلاً دست ما نیامده است. از قرن دوم جلوتر نتوانستیم برویم. یعنی عبارت آخری ما یک اصطلاح داریم عهد تابعین بعد عهد صحابه بعد فقها. از عهد فقها شروع شده است. ابو حنیفه و سفیان ثوری و و هو اصح الروایتین عن احمد. و نقله البغوی. این کلمه بغوی چن منطقه ای است نزدیک هرات به نظرم. اسمش باغ بوده است. نسبت به آن بغ می گفتند. تخفیفاً بغوی.

و نقله البغوی عن اکثر العلما و قال ابو حنیفه الا ان یکون صلاه الایدین أو الجنازه. ببینید اینها تفصیل در استصحاب نیست. اینها تفصیل در نکته فقهی است. چون پیدا کردن مبنای اصولی بین کلمات فقها در قرن دوم خیلی مشکل است. چون با یک فرع فقهی همراه شده است ما بخواهیم هی تجلیل کنیم مشکل دارد.

بعد و احتج من قال یبطل بقوله تعالی فلم تجدوا ماء و بقوله فاذا وجدت الماء فامسسته جدک و لان ما ابطال، بعد شروع می کند استدلال هایی که می گوید که حالا وارد آن بحث نمی شویم. چون بحث فقهی هم هست. جمع بین فقهی و اینها شده است. و احتج اصحابنا. چون خودشان شافعی است. شارح و ماتن هر دو شافعی هستند. و احتج اصحابنا شوافع بعموم قوله لا تصرف حتی تسمع صوتاً أو تجد ریحاً. آن روایتی که در باب حدث بود. من سابقاً عرض کردم اگر یادتان باشد دو روایت اهل سنت دارند که ما هم هر دو را داریم. یکی در باب حدث است که پیغمبر فرمود لا تصرف حتی تسمع صوتاً أو تجد ریحاً. یکی هم در باب شک در رکعات است. فالینی علی ما استیقن. اگر یادتان باشد این دو تا. ایشان ببینید و احتج اصحابنا بعموم قوله لا تصرف حتی تسمع صوتاً. و این روایت در باب حدث است. چه ربطی به تیمم دارد؟ چه ربطی به نماز دارد؟ چه ربطی به آب دارد؟ ایشان می گوید بعموم. و هو حدیث صحیح و هذا الحدیث و ان ورد

.....
علی سبب که حدث و وضو و اینها باشد، فالتمسک بعموم لفظ لا بخصوص السبب. اینجا خوب ننوشته است. فالتمسک بعموم المعنا. سابقا هم خواندیم.

معنا عام است لفظ خاص است. لفظ در خصوص حدث و طهارت و احتمال نقض طهارت است اما معنایش عام است. شما اخذ به حالت سابقه کنید. فالتمسک بعموم المعنا این را شرح دادم مفصل این را توضیح دادیم. و عینا شبیه این بحث سبحان الله بین اخباری ها و اصولی ها شد. اخباری ها من جمله بعدها که آمدند آن حدیث زراره فانک کنت علی یقینک و لا ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک گفتند این حدیث خاص است به باب وضو. تعمیم ندارد. اصولی ها گفتند نه آنجا البته اصولی های ما به عموم لفظ هم تمسک کردند. و لا تنقض الیقین بالشک. آنها اخباری ها می گفتند این لا تنقض ناظر به آن حدیث است. لا تنقض یعنی لا تنقض یقین وضو. آنها آمدند بحثی که ببینید خیلی عجیب است اینها در قرن دوم این بحث مطرح شد در قرن یازدهم هم دومرتبه عین این بحث بین اصولی ها و اخباری های شیعه مطرح شد. اخباری ها آمدند گفتند این اختصاص به وضو دارد اصولی ها گفتند عموم دارد.

علی المختار عند اصحابنا و غیرهم من اهل الاصول. خب ایشان دارد تصریح می کند که ما تمسک می کنیم به استصحاب. بعد هم نکات فقهی دارد که از محل کلام ما خارج است. و روشن شد سرّ تمسک آنها هم به استصحاب این است که ما ولو در مورد چون مخصوص آن قصه هم شبیه موضوعیه است ما مشکل شبیه موضوعیه است نمی داند مثلا وضو داشت یا خیر نمی داند حدث شد یا خیر خوابش برد یا خیر. آن شبیه موضوعیه است. ما نحن فیه شبیه حکمیه است حکم الله است. این از زمین تا آسمان با آن فرق می کند. آنچه که ما الآن روایت داریم تمام در شبهات موضوعیه است. در شبهات حکمیه نداریم. این راجع به اهل سنت. پس در پیگیری که تا به حال انجام شد آن که من تا به حال به آن رسیدم انصافا یک چیز درست و درمانی از عهد صحابه چون عرض کردم از امیر المؤمنین نقل شده است که من کان علی یقین فاصابه شک این نقل شده است اما عرض کردم درست و درمان چیز درست و درمانی که الآن از عهد صحابه داشته باشیم فعلا در دست نداریم جز همین که از امیر المؤمنین نقل شده است. در میان مصادر اهل سنت هم مسئله درست و درمانی راجع به این مطلب از صحابه و از تابعین نقل نشده است. اما از عهد فقها از قرن دوم و سوم از عهد فقها این مطلب آمده است. حالا این راجع به این قسمت.

اما همین مسئله نکته ای که می خواهم بگویم این است این است که خیلی برای ما مهم است همین مسئله بعینها در روایت ما آمده است. البته نه با آن فروع فقهی که اهل سنت داشته باشند. خود این مسئله در فروع به اصطلاح ما پیدا شده است و محل بحث شده است.

.....

حالا من چون یک مقدار روایات را خواندم یعنی عبارات آنها یک مقدار روایات خودمان را هم بررسی کنیم ببینیم که بین اصحاب ما از چه زمانی و چگونه مطرح شده است. در این نسخه ای که جامع الاحادیث این چاپ جدید است جلد سومش یعنی دوم طهارت. جلد سومش از کتاب جامع الاحادیث باب تیمم صفحه ۱۱۸. باب ۱۲ تیمم. یک روایتی که روایات ما البته در آنجا یک قولی از بین عامه هست که من نخواندم حالا آن هم نکته اش را بگویم چون به درد ما نحن فیه شاید بخورد. یک روایتی از قول عامه هست که اگر گفت الف الله اکبر که می خواهد بگوید تکبیر الف را گفت و آب پیدا شد. آن گفته است نمازش را بخواند. اما الله اکبر تمام شد آب پیدا شد نمازش را ادامه دهد. آن نکته، نکته موضوعی است ربطی به باب استصحاب ندارد. آن نکته اش این است که اگر گفت فقط الف اصلا وارد نماز نشده است. اما الله اکبر تمام شد وارد نماز شده است. این تفصیل را دارند در کتب اهل سنت. این نکته را می خواهیم بگویم چون در ما نحن فیه یک نکته دیگر آمده است این لطیف است. حالا این نکته هم در ذهنتان باشد.

روایاتی که ما در اینجا داریم در حقیقت حدود سه طایفه است. اولاً یک روایت دو باب است هم باب ۱۲ هم باب ۱۳. حالا من اول باب ۱۳ را می خوانم. یک روایت از زرارہ است که مرحوم شیخ مفردا در استبصار و تهذیب نقل کرده است از حسین بن سعید عن حماد که این حماد بن عیسی است. عن حریر، حریر بن عبد الله معروف است. عن زرارہ. این روایت حریر کتاب حریر بسیار معروف و مشهور است. لکن یک مشکله ای که در آن هست در حقیقت دو سه تا مشکل حالا یک مشکل را الآن بگوییم بقیه اش را بعد اشاره کنیم. یک مشکل که در این کتاب حریر هست این است که نسخش مختلف است. یعنی بعضی از قسمت هایش در هر سه مصدر ما آمده است یعنی هم شیخ آورده است هم کلینی هم فقیه. بعضی هایش را نه مثلاً کلینی تنها آورده است. یا فقیه تنها آورده است. این روایت حریر به لحاظ تاریخی دیگر حالا نمی خواستیم وارد بحث شویم لکن چون یک کتاب اصلی است عرض کردیم به لحاظ تاریخی اینگونه ما تحلیلش می کنیم. تحلیل تاریخی ما اصل این روایت به نحو شفاهی از مثلاً اینجا قال قلت لابی جعفر ایشان اسم ابی جعفر را آورده اند. ابی جعفر اصطلاحاً در عهد تابعین حساب می شود. چون امثال جابر بن عبد الله را دیده اند. پس این به لحاظ زمانی قبل از زمان هایی است که فقهای اهل سنت هستند. ایشان اول قرن دوم رحلت ایشان است. ۱۱۴ بنا بر مشهور. خود ایشان متولد ۵۷ هستند. یعنی ۴ سال قبل از حادثه عاشورا و کربلا. و در کربلا هم بوده اند حضرت باقر صلوات الله علیه.

پس اصل حدیث به نحو شفاهی بوده است قال قلت و شاید هم زرارہ نوشته است اما ظاهراً به نحو شفاهی امام نوشته نداشته اند. حالا زرارہ نوشته است یا خیر زرارہ هم که آمده است به کوفه ظاهراً اگر نوشته است نوشته اش را ندارد. ظاهراً این طور است. چون اگر نوشته اش را می داد در فهارس اصحاب ما ذکر می شد که ذکر نشد. این طبقه اش هم ظاهراً شفاهی است. طبقه بعدی اش که حریر است

کتابت است. یعنی حدیث در مدینه صادر شده است. در کوفه نقل شده است و در کوفه تدوین شده است. من این نکته را خیلی تکرار کردم چون این خودش ایجاد گاهی مشکل هم می کند که حدیث در مدینه تدوین شده است یا در کوفه با فاصله. و حریز یکی از شاگردان زراره است. آن نکته دومش را هم الآن بگوییم. چون زراره شاگردهای متعدد داشت که توضیح هایش به ذهن خودمان رسیده است که نسبت به شاگردها گاهی در مطلب واحد اختلاف هست. و تصادفاً این شاگردها همه شان این چند تا که ما می شناسیم شخصیت هم هستند صاحب کتاب هستند. حالا خود زراره اگر کتاب به آنها نداده است یکیش حریز است این شاگردان معروف را می گویم یکیش جمیل بن دراج است. یکیش مرحوم عمر بن اذینه است. یکیش عبد الله بن بکیر پسر برادر ایشان است که فطحی هم بوده است. علی ای حال پس آن وقت خود حماد هم هم راوی کتاب حریز است هم خودش کتابی نوشته است. حسین بن سعید هم صاحب کتاب است.

لذا الآن به لحاظ تاریخی اصطلاح ما مصدر اولیه که در آنجا کتاب نوشته شده است عرض کردم البته ما همه احادیث ما این طور نیست. امتیاز حدیث شیعه مثلاً الآن در صحیح بخاری شما به این ظرافت نمی توانید پیدا کنید که این حدیث کی نوشته شده است تا کی شفاهی بوده است کی نوشته شده است و چطوری به ما رسیده است. این از مزایای مکتب شیعه است. یک نکته لطیفی است امروز گفتیم. این پیگیری شود خیلی فوائد دارد.

پس مصدر اولیه در حقیقت کتاب حریز است به نحو تألیف مصدر متوسط کتاب حسین بن سعید است که در اختیار شیخ و نجاشی و کلینی و دیگران بوده است. مصدر متوسط مصدر متأخر به اصطلاح مراد بنده از مصدر متأخر مصدری است که ما فعلاً از آن گرفتیم. استبصار و تهذیب شیخ است. یعنی در کافی نیست. در کافی و فقیه نیست. در قرن پنجم. خوب دقت می کنید؟ این قرن ها اگر حفظ شود برای حصول اطمینان و وثوق به صدور روایت خیلی مؤثر می شود.

قال قلت لابی جعفر فان اصاب الماء و قد صلی بتمیم

بله ببخشید این روایت در بعد از نماز است. بعد از نماز محل کلام است. آن حواسم پرت شد بعد از نماز اصلاً بیخود شرح دادیم حالا اشکال ندارد بهر حال بعد از نماز ما در اثنای نماز داریم باز هم از حریز و در فقیه هم هست. دیگر وقت تمام شد فردا دیگر. امروز نرسیدیم بخوانیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین